

ذره بین

آذر، شهدخت، پرویز و دیگران

| **شیاواقنبریان** | روزنامه نگار |

شهدخت (با بازی گوهر خیراندیش) همسر خانه‌دار بازیگر سرشناس سینما، پرویز دیوان بیگی (با بازی مهدی فخیم‌زاده)، در فیلم آخر شوهرش با او همبازی می‌شود و چنان مورد توجه منتقدان قرار می‌گیرد که از طرفی حسادت شوهر را به‌عنوان پیشکشوت بازیگری برمی‌انگیزد و از طرف دیگر، با مخالفت شوهر مبنی بر ادامه بازیگری مواجه می‌شود. شهدخت به نشانه اعتراض به تفکرات مردسالارانه پرویز که به بهانه استحکام زندگی باشد» و در نهایت به طرز این گونه‌القا می‌شود که از او رسید چون ممکن است پنچری بزرگ داشته باشد» و در نهایت به طرز این گونه‌القا می‌شود که شوهر آذر که بیمار جنسی است به جهت گیاه‌خوار بودن است و می‌خواسته خیلی خوب باشد» در چشم‌اندازی که فیلم ارایه می‌دهد گیاه‌خواری یعنی بستن همان دو، سه پنچری کوچک آنها هم گسترش می‌دهند و حاضر نیستند گوشت هیچ موجود زنده‌ای را به دندان بکشند، آنها که می‌خواهند فرشته باشند» از جای دیگری افراط می‌کنند و سر از گرایش‌های خاص درمی‌آورند! بروضح است که تنها با چاشنی طنز و شوخی می‌توان گیاه‌خواری را به گرایش‌های نامعمول عاطفی مرتبط کرد. تأیید فیلم از نوعی میانه‌روی است، در حوزه هنر نیز مطرح می‌شود. سینمایی که مورد توجه جشنواره‌های خارجی قرار می‌گیرد، که معمولاً سینمای روشنفکرانه و هنری است، مسخره‌می‌شود.فراهادسپر پرویز (بازی امیرعلی دانیال) در انتقاد از فیلمی که پرویز و شهدخت در آن بازی کرده‌اند می‌مورد توجه منتقدان داخلی و خصوصاً جشنواره‌های خارجی قرار گرفته، فیلم را وسیعاً و تلخ توصیف می‌کند که به نظر او کارگردان فیلم سادبست هست و تماشاچیان هم همگی ماروخیستاست پرویز به‌عنوان پیشکشوت بازیگری که بیشتر از ۲۰ سال در سینما بازی کرده است، دیدگاهی ناشی

آذر، شهدخت

پرویز و دیگران

فیلمی است در تأیید

«میانه‌روی» و حتی

«میانمایگی» در زندگی

و ستایش از سادگی

روزمرگی فراغ از

و فلسفه‌بافی

شهدخت (با بازی گوهر خیراندیش) همسر خانه‌دار بازیگر سرشناس سینما، پرویز دیوان بیگی (با بازی مهدی فخیم‌زاده)، در فیلم آخر شوهرش با او همبازی می‌شود و چنان مورد توجه منتقدان قرار می‌گیرد که از طرفی حسادت شوهر را به‌عنوان پیشکشوت بازیگری برمی‌انگیزد و از طرف دیگر، با مخالفت شوهر مبنی بر ادامه بازیگری مواجه می‌شود. شهدخت به نشانه اعتراض به تفکرات مردسالارانه پرویز که به بهانه استحکام زندگی باشد» و در نهایت به طرز این گونه‌القا می‌شود که از او رسید چون ممکن است پنچری بزرگ داشته باشد» و در نهایت به طرز این گونه‌القا می‌شود که شوهر آذر که بیمار جنسی است به جهت گیاه‌خوار بودن است و می‌خواسته خیلی خوب باشد» در چشم‌اندازی که فیلم ارایه می‌دهد گیاه‌خواری یعنی بستن همان دو، سه پنچری کوچک آنها هم گسترش می‌دهند و حاضر نیستند گوشت هیچ موجود زنده‌ای را به دندان بکشند، آنها که می‌خواهند فرشته باشند» از جای دیگری افراط می‌کنند و سر از گرایش‌های خاص درمی‌آورند! بروضح است که تنها با چاشنی طنز و شوخی می‌توان گیاه‌خواری را به گرایش‌های نامعمول عاطفی مرتبط کرد. تأیید فیلم از نوعی میانه‌روی است، در حوزه هنر نیز مطرح می‌شود. سینمایی که مورد توجه جشنواره‌های خارجی قرار می‌گیرد، که معمولاً سینمای روشنفکرانه و هنری است، مسخره‌می‌شود.فراهادسپر پرویز (بازی امیرعلی دانیال) در انتقاد از فیلمی که پرویز و شهدخت در آن بازی کرده‌اند می‌مورد توجه منتقدان داخلی و خصوصاً جشنواره‌های خارجی قرار گرفته، فیلم را وسیعاً و تلخ توصیف می‌کند که به نظر او کارگردان فیلم سادبست هست و تماشاچیان هم همگی ماروخیستاست پرویز به‌عنوان پیشکشوت بازیگری که بیشتر از ۲۰ سال در سینما بازی کرده است، دیدگاهی ناشی

آذر، شهدخت

پرویز و دیگران

فیلمی است در تأیید

«میانه‌روی» و حتی

«میانمایگی» در زندگی

و ستایش از سادگی

روزمرگی فراغ از

و فلسفه‌بافی

به دخترش می‌گوید در حال تماشاچی مستندی درساره شامپانزه‌ها هست» و با تقلید صای میمون‌ها، به نوعی فیلم را دست می‌انگازد. آیا واقعا پرویز به‌عنوان بازیگری پیشکشوت یکی از مهم‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما را نمی‌سازد؟! پرویز فیلم «روانی» هیچکاک را به‌عنوان فیلمی از ژانر وحشت که هیجان و تفریح موردنیازش را برآورده می‌کند، همراه با شکستن تخمه‌شور، تماشا می‌کند. شهدخت تاریخ سرنجیازی با پرویز، وارد سینما می‌شود و برای اثبات خودش به شهره، می‌گوید که قصد دارد بازیگری را ادامه دهد. میل شهدخت به بازیگری نه از سر علاقه به بازیگری است و نه از آرزو و آرزوی رسیدن به نامی مشخص نشأت می‌گیرد و با به میان آمدن مشکل آذر به بازیگری است که شهدخت و دیدگاهی مشخص کل فراموش می‌شود» در آخر، فیلم بهرام کیانی را به‌عنوان هنرمندی که هنر سنتی سفالگری را در از حیاهو و عقاید روشنفکری ادامه می‌دهد، ارزشمند به‌حساب آورد.

دفاع از میانه‌روی در معرض این خطر است که به‌دام میانه‌مبگی (mediocriy) بیفتد یا به جای عقلانیت، کوتنافکری و اقی‌های بسته فکری را در مرکز تصمیم‌گیری‌های ما قرار دهد. اما فیلم به روشنی نشان می‌دهد که میانه‌روی حتی اگر در دام میانه‌مایگی هم بیفتد باز از ارزشمندتر از رادیکالیسم‌ها، فلسفه‌های است، به خارج فرستاده شدن آذر برای تدریس زیر سوال می‌رود. پرویز به این فکر می‌کند که شاید اشتباه کرده‌اند از آن‌را برآورد. تحصیل به‌خارج ت کشور فرستاده است. شوهر طرف به‌خارج خوشحال آذر که نه نتحیصیلات دارد.(حتی دیپلمش را هم خریداند) و کم‌ترن خط فکری و اندیشه‌ای، شادترین و راضی‌ترین شخصیت فیلم تصویر می‌شود. آذر به این فکر می‌کند که شاید بهتر بود، سال‌ها پیش با بهرام کیانی آشنا می‌شد و زندگی آرام و بی‌دردسری را در همان منطقه نیاک شروع می‌کردند و در نهایت اسکندر، سیرایلر بافچه نیاک، همگی به‌ریشخند گرفته می‌شوند» از امور سیاسی شامل انتقاد از تندروی چریک‌هایی مانند پری (خواهر شهدخت) که علیه شاه مبارزه می‌کرد و از زمانی که سیاست را کنار می‌گذارد، قادر می‌شود زندگی راحت و آرامی را برای خودش ایجاد کند و آن چریک‌فراری که به‌منزل دوستش پناه می‌آورد اما به رفقش خیانت می‌کند و «تودهای بودن» که پرویز می‌گوید «تودهای بودن مثل بیماری داشتن است» تا مصداق آن در امور اجتماعی شامل انتقاد از مردان فمینیست که پرویز مرد فمینیست را به «کچل موفرفری» تعبیر می‌کنند و حتی نگاه و روش شخصی زندگی، مانند «گیاه‌خواری» آذر بعد از یکسال و نیم گیاه‌خواری، وقتی اولین لقمه کباب را در دهان می‌گذارد، به‌صراحت اعتراف می‌کند که چه انسان احمقی بوده که خودش را



عکس: سیمین تقی‌زادی / شهرزاد

در عین این که خرده‌پیرنگ است اما توانسته نخ تسبیح پنهان را حفظ کند. شما در طول فیلم با همه وجود لمس می‌کنید که دیوان بیگی که روزی در اوج قدرت بوده چطور به زمین می‌خورد. دیوان بیگی می‌اندیشد که دخترش بسیار او را دوست دارد و به پدرش اعتماد دارد و مشکلاتش را با او درمیان می‌گذارد. بنابر همین حس سعی می‌کند بازی را دوش او بردارد که به ناگاه متوجه می‌شود، دخترش اصل موضوع را به او نگفته و تمام داستان‌هایی که دیوان بیگی برای تسلی خاطر دخترش تعریف می‌کند می‌شود باد هوا و چارچوب ذهنی‌اش فرو می‌پاشد، به نوعی شکست می‌خورد. درنکات‌ترین سگانس فیلم همان سکاسی است که دیوان بیگی از رامید جوان می‌خواهد که با دخترش ازدواج کند، به‌نظر من اوج ذلت آدم عصا‌قورت دادهای است که همیشه‌با بالا به دیگران نگاه کرده‌است، یعنی خودش را درست شناخته و تعییرش از توجهی که مردم به‌استار بودنش دارند اشتباه است. دیوان بیگی به‌عنوان یک بازیگر مورد توجه قرار می‌گرفته اما تلقی خودش از این ماجرا این بوده که آدم قدرتمندی است.

وقتی تصویرتان را در نسخه‌نهایی فیلم دیدید چه تجربه جدیدی از فیلم برای‌تان حاصل شد. به‌هرحال هرکاری یک تصویر و تجربه جدید می‌باشد برای بازیگری‌کنند.

این شیوه‌بازی اولین تجربه من بود و من بیشتر چنین کاراکتر روئنگری را بازی نکرده‌ام. اغلب شخصیت‌هایی که با بازی کردم دوست داشتم، آن می‌توانم بگویم که دیوان بیگی را دوست داشتم. اما همچنان ترجیح می‌دادم که برای دیوان بیگی اتفاقات دراماتیکی بیفتد و اودچار تغییر و تحولاتی شود، نمایشی از همان جنس که من می‌پندم، که نمی‌شد و طلاق آن در شکم کاراکتر صفر کیبک که همه آنچه را که من دوست دارم، دارد اما در نهایت تجربه لذتبخشی بود. در مورد طنز چخوفی که به آن اشاره کرده‌اید بگویم که این جنس طنز را به یک فیلم اول انقلاب به نام «میراث من جنون» نام گرفتیم.

در یک صحنه آن فیلم من با چاقو به شکم فردی می‌زنم، روزی که برای دین فیلم به سینما (همین کابری) سابق رفته بودم، دقیقاً لحظه‌ای که من چاقو را در شکم کاراکتر مقابلم فرو می‌کردم تمام مردم شروع کردن به خندیدن، من در سینما از ترس یکمد اصلا نبودم. در بارها به استانیلاوسکی گفته که کارهای من کمدی است و طنز من ارنمی فمهی. شما هم‌وقت بازیگر کمدی محسوب نمی‌شدید، در کتاب خاطرات‌تان هم به این موضوع اشاره کرده بودید که «تعلق خاطری به ژانر کمدی ندارید و در کارهایی که خودتان ساختید و نوشتید هم فیلمی که به مثابه کمدی باشد نساختید، شاید «همسر» یکمد ملودرام کمدی باشد اما به هر حال هیچ‌گاه کمدی اصلا نبودم». در «آذر، شهدخت، پرویز و دیگران» هم یک لحن یکدست کمدی مشهود است اما همان لقبیله یا بین چخوفی.

همان‌طور که در کتاب «سینما و من» هم نوشتم، من از مخاطبان پر و پا قرص سینما بودم و به عبارتی سینما رو حرفه‌ای بودم. بارها برای دین فیلم‌های جری لوپیس به سینما رفته‌م، در حالی که همه تماشاگران از خنده ریه می‌رفتند، من هاج و واج نگاهشان می‌کردم و به‌نظم اصلا خنده‌دار نبود. آسانسا یا کمدی بز نیاک و حرکتی از تباط برقرار نمی‌کنم. برداران مار کس هم هیچ‌وقت به‌نظم خنده‌دار نبودند. اما نسبت به کمدی موقعیت به سرعت تسلیم می‌شدم. یادم می‌آید هنگام تماشای فیلم «آپارتمان» بیلی وایدر از شندت خنده نمی‌توانستم. روی صندلی سینما بند شوم. هنوز هم گاهی که پای دوربین مخفی‌های تلویزیون باشیکه‌های اجتماعی می‌نشیم از ته دل می‌خندم. چون دوربین مخفی‌ها هم نوعی کمدی موقعیت محسوب می‌شود و من به این نوع کمدی به شدت علاقه‌مندم.

الان که فیلم را روی پرده می‌بینید نظر‌تان درباره آن چیست؟ کاراکتر دیوان بیگی راضی هستید؟
واقعیت این است که هنوز فیلم را درمدم ندیده‌ام. فقط یکبار فیلم را در سینما فرهنگ دیدم، اما به‌نظم آمدم و توانسته‌ام عهده‌این طرح مشکل برنیاید. به‌هر حال «آذر، شهدخت، پرویز و دیگران» فیلم سختی است. اصلاً اقتباس از کتاب و تبدیل آن به فیلم کار دشواری است، حتی بسیاری از بزرگان عرصه سینما هم در میانه‌راه بازماندند. مگر این که کتاب دراماتیکی نوشته شده باشد که اتفاقاً مان خانم شیرمحمدی دراماتیک نیست. در نتیجه فیلم همچنان عطر و طعم کتاب را دارد و در عین حال از شخصیت پردازی خوبی برخوردار است.

مهدی فخیم‌زاده از آن دسته هنرمندان سینماست که نمی‌توان گفت او را به‌عنوان کارگردان معتبری می‌توان شناخت یا بازنگری توانمند. شاید هم بتوان این کارگردان –بازیگر ۷۰ساله را ترکیبی غیر قابل تکرار و توانمند از هر دو زمینه دانست. فخیم‌زاده که بیش از یک‌دهه عطای سینما را به لقا‌ش بخشیده بود بعد از ۱۰ سال با «آذر، شهدخت، پرویز و دیگران» به سینما بازگشت. فیلمی که از چند جهت در کارنامه کاری او اثر مهمی محسوب می‌شود. اول اینکه فخیم‌زاده برای اولین بار به خاطر نقش دیوان بیگی در این فیلم نامزد دریافت سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد در جشنواره فیلم‌فرد، نکته دوم این که بر اساس مصاحبه‌ای او در این مدت ابتدا به دلیل مشغله‌های تلویزیونی اش دست زد به سینه بهروز افخمی کارگردان این فیلم می‌زند اما در نهایت همه چیز دست به‌دست هم می‌دهد تا همکاری دو تن از اعضای هیات داوران جشنواره سی و یکم فجر شکل بگیرد و بعد از ۲۶ سال نقشی کمدی را در سینما ایفا کرده و مهم‌ترین نکته این که او در سینما بعد از حدود سه دهه برای اولین بار در فیلمی بازی کرده که کارگردانش کسی غیر از خود اوست! پیش از این او در دو سریال مختار نامه به کارگردانی داوود میرباقری و تکیه بر باد به کارگردانی محمود معظمی تنها به‌عنوان بازیگر جلوی دوربین رفته بود). فخیم‌زاده، پرویز دیوان بیگی را یکی از سخت‌ترین و در عین حال بهترین نقش‌هایی می‌داند که به‌حال به‌بازی کرده‌است و قطعاً از لحاظ مخاطبان و منتقدان سینما هم این نقش او یکی از شاه‌نقش‌های کارنامه کاری اش محسوب می‌شود. فخیم‌زاده در گفت‌وگوبا «شهروند» از استرس و هایش برای ایفای این نقش می‌گوید. از شباهت‌های کاراکتر دیوان بیگی با برخی کارهای آنتوان چخوف واز چگونگی تعاملش با بهروز افخمی کارگردان این فیلم صحبت می‌کند، حتی در بخشی از صحبت‌هایش به عدم شباهت دیوان بیگی با شخصیت خودش می‌گوید. کاراکتری که در فیلم به‌عنوان یک بازیگر شناخته شده و محبوب معرفی می‌شود، موقعیتی که فخیم‌زاده با آن بیگانه نیست.

روزی نقشه بقیه‌ها لشرف دارم، روی نقشی که خودم قرار است بازی کنم هم تسلط دارم. در «آذر، شهدخت، پرویز و دیگران» اما هیچ شناختی وجود نداشت و من هیچ پیش‌بینی‌های نداشتم، به همین دلیل هم احساس می‌کردم ممکن است از پس کار برنایم. در هر حال اول با شناختم از دوربین و بعد با شناخت و اعتمادی که به بهروز داشتم، توانستم از پس کار بریایم. یادم می‌آید در نیمه‌های فیلمبرداری یک روز بهروز را کناری کشیدم و سوال کردم که تو خودت می‌دانی داری چه می‌کنی؟ می‌بینید، چخوف قاطع جواب داد، «بله می‌دانم» که خیالم راحت شد و قانع شدم. دلواپسی من بابت جنس فیلمی بود که بهروز داشت می‌ساخت، فیلمی که هیچ طرح و توطئه‌ای در آن اتفاق نمی‌افتاد و قصه یک خطی پیش می‌رفت.

آقای افخمی و خانم شیرمحمدی در گفت‌وگویی عنوان کرده بودند که تم چخوفی بودن فیلمنامه را شما برای‌شان برجسته کرده‌ید و به عبارتی تحلیل کرده‌ید. از نظر شما کاراکتر دیوان بیگی چقدر به شخصیت‌های چخوف نزدیک بود و شما چه خصوصی از کاره‌های چخوف را در کاراکتر دیوان بیگی دیدید؟

اگر به شخصیت‌های چخوف توجه کنیم، کاراکترهایی را می‌بینیم شبیه به انسان‌های دور و برمان در زندگی روزمره. کاراکترهایی بدون غلو و بزرگنمایی. به‌ویژه در «باغ الیابو» و «هرغ دریایی» کاراکترهایی را می‌بینید، شکست خورده از روزمرگی زندگی، آدم‌هایی که از آن‌فعا سی پرت شده‌اند و اکتها همه در درون کاراکترهای شکل می‌گیرد. مثلاً در «باغ الیابو» می‌بینیم لوپاخین که یک تاجر دهقان زاده‌است، باغ الیابویی که متعلق به یک اشراف‌زاده و خانواده‌اش است را در ازای قرضی که به بانک دارند می‌خرد، خانواده باغ را ترک می‌کنند درحالی‌که صدای تبری که درخت‌های باغ را قطع می‌کند شنیده می‌شود. در «آذر، شهدخت، پرویز و دیگران» هم کار دیوان بیگی تمام شده، او به ته خط رسیده‌است.

من در ابتدای تمرین‌ها متوجه این موضوع شدم اما آن را مطرح نکردم و فقط سعی کردم آن را در بازی خودم اعمال کنم. کاری که هیچ‌وقت انجامش نداده بودم، هیچ‌گاه هیچ کاراکتری را چخوفی اجرا نکرده بودم. این کاری بود که در این فیلم تجربه کردم، بازی در نقش کاراکتری درو گرگا که به پایان نزدیک شده است. بعد از آن که در مورد چگونگی ایفای نقش به نتیجه رسیدم، رمان خانم مرجان شیرمحمدی را هم خواندم و متوجه شدم که او هم در رمانش همین راه را رفته‌است. به بهروز افخمی گفتم به همین دلیل بود که من ترسیدم، تو می‌خواستی من یک شخصیت چخوفی بازی کنم، بازی کردن به شیوه چخوف کار سختی است حتی برای استانیلاوسکی... آن جا بود که فهمیدم ترسم بی‌جا شدم، پرویز و دیگران» فیلم سختی است. اصلاً نمی‌سیدم ممکن بود حاصل کار یک فیلم بی‌مزه از آب درآید. این اتفاق گاهی در اجراهای چخوف هم می‌افتد. نمایش‌های کسالت‌باری که تحمل‌شان مشکل است، اما اگر اجرای خوبی شود ستودنی است.

آذر، شهدخت، پرویز و دیگران» به دلیل داشتن ساختار خرده پیرنگی، پر پرسوناژ است. در این

در کتابی که به بازی نام «سینما و من» منتشر کردید، یکی از نکاتی که به‌سیار برای‌ان و سوساوس به خرج دادید این بوده که وقتی قرار است در فیلمی ایفای نقش کنید شخصیت را با کامل‌ترین و دقیق‌ترین جزئیاتش پیدا می‌کنید. این موضوع در خاطر ای‌ان که در کتاب بیان کرده‌ید به وضوح به چشم می‌خورد. گفته بودید سر صحنه بسیاری از فیلم‌ها از «توبولی» گرفته تا فیلم‌هایی که خودتان کارگردانی کرده‌ید قرار بسود در نقش‌هایی بازی کنید اما در میانه راه از حضورتان پیشیمان شدید و تصمیم گرفتید بازی نکنید. دیوان بیگی چه شرایطی داشت، چگونه جزئیات آن را پیدا کردید و توانستید کاراکتر دیوان بیگی را تصویر کنید و آرایه دهید. آیا برای‌تان بازی در «آذر، شهدخت، پرویز و

دیگران هم» دچار این چالش بودید؟

نه اتفاقاً دیوان بیگی از نان‌ترن نقش‌هایی بود که این اتفاق برایش نیفتاد. من به خاطر علاقه و اعتمادی که به بهروز افخمی یک درام در این فیلم دچار چالش نشدم. قبل از این فیلم قرار بود یک سریالی برای شبکه نمایش خانگی کار کنم. یک روز بهروز من را دعوتی گرفت و پرسید این روزها چه می‌کنی، برایت یک رل خوب دارم، سناریو را برام فرستاد، به‌رغم این که سناریو از جنس مورد علاقه من نبود و سناریو خرده پیرنگ بود، آن را خواندم و قبول کردم، چون اصل ماجرا برام به‌روز بود. برای تمرین با او قرار گذاشتم. بعد از ۲ جلسه بهروز به من گفت که همه چیز خوب است و نیاز نیست درام را به‌عمولاً با در ادامه تمرین‌ها زمانی که بهروز داشت با خانم گوهر خیراندیش تمرین می‌کرد تازه متوجه شدم که بهروز از کاراکتر دیوان بیگی چه می‌خواهد؟ بهروز می‌خواست که دیوان بیگی یک شخصیت درون گم باشد که معمولاً با روحیات من جور در نمی‌آید، من اغلب در شخصیت‌های برون‌گرا بازی کرده بودم و اساساً خودم کاراکترهای برون‌گرا را بیشتر دوست دارم. در تاریخ ادبیات دراماتیک شخصیت‌های معمولاً شخصیت‌های برون‌گرا هستند. راستش را بخواهید در میانه تمرین‌ها احساس ترس کردم و به بهروز گفتم که من نیستم و بازی نمی‌کنم، گفتم این کاراکتر از من برمی‌آید و بهتر است مرا کنار بگذاری چون در غیر این صورت هم من خراب می‌شوم هم فیلم تو نابود می‌شود. بهروز دوباره با من صحبت کرد، چند سکانس گرفت و به ناگاه گویا احساس کردم که چه‌یاد بکنم. افخمی در تمرین‌هایش با گوهر سعی می‌کرد که گوهر خیلی بازی نکند و شیرین نباشد و فقط شهدخت باشد در همان لحظه بود که چیزی در من اتفاق افتاد. از او خواستم که پشت دوربین بروم و نتیجه کار را ببینم. همین اولین و آخرین بازی بود که پشت دوربین قرار گرفتم. از او خواستم یکبار دیگر تکرار کند. بعد از آن ریتما را چیدم و کاراکتر را مانند روزمره زندگی و بدون هیچ‌اکت بازیگری ادامه دادم.

وقتی پرسوسه کامل طی شد کاراکتر دیوان بیگی برای‌تان چه نقا‌ونی داشت؟ یکبار دیگر بهایی که خودتان بازی کرده‌ید نا‌نوشته و کارگردانی کرده بودید؟
تفاوتش این بود که من بازی را در سناریو ایجاد می‌کنم، یعنی هنگام نوشتن سناریو کاراکتر خودم را در آن‌جا می‌دهم، به‌عنوان کارگردان همان قدر که